

فرهنگ عمید

شامل واژه‌های فارسی و لغات عربی
و اروپایی مصطلح در زبان فارسی،
و اصطلاحات علمی و ادبی

تألیف:

حسن عمید



سرشناسه:	عمید، حسن، ۱۳۵۸.
عنوان و نام پدیدآور:	فرهنگ عمید: شامل واژه‌های فارسی و لغات عربی و اروپایی... / تألیف: حسن عمید.
مشخصات نشر:	تهران: مجید، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری:	۱۲۶۲ ص. قطع جیبی.
شابک:	978 - 964 - 453 - 115 - 6
وضعیت فهرست‌نویسی:	فبا
موضوع:	فارسی - واژه‌نامه‌ها
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۹ ف ۴ / ۲۹۵۲ PIR
رده‌بندی دیویی:	۴۵۳
شماره کتابشناسی ملی:	۲۱۰۲۷۶۳



انقلاب، خ. ۱۲ فروردین، خ. لبافی‌نژاد، شماره ۲۴۰
تلفن: ۶۶۴۹۵۷۱۳ - ۶۶۴۹۱۵۸۸

فرهنگ فارسی عمید

حسن عمید

چاپ اول: تهران، ۱۳۸۹ ه. ش.

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: غزال

انتشارات صدای معاصر: ۶۶۹۶۵۰۱۲ - ۶۶۹۵۹۲۴۴

printed in Iran

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۵۳-۱۱۵-۶

ISBN: 978 - 964 - 453 - 115 - 6

۹۹۰۰ تومان

دستور زبان فارسی

الفبای فارسی - حروف هجا که به فارسی «الفبا» نامیده می‌شود عبارت است از: ا. ب. پ. ت. ج. چ. خ. د. ذ. ر. ز. ژ. س. ش. غ. ف. ک. گ. ل. م. ن. و. ه. ی.

به واسطه استعمال کلمات عربی و ترکی هشت حرف دیگر هم به الفبای فارسی افزوده شده که عبارت است از: «ث. ح. ص. ض. ط. ظ. ع. ق» این حروف در زبان فارسی سره وجود ندارد و هر کلمه‌ای که یکی از این حروف در آن باشد فارسی نیست، چهار حرف «پ. چ. ژ. گ» هم در عربی وجود ندارد و هر کلمه‌ای که از این حروف داشته باشد عربی نیست.

الفبای فارسی دارای چهار شکل است: ۱- مفرد مثل «ب» ۲- اول مثل «به» ۳- وسط مثل «به» ۴- آخر مثل «ب» شش حرف «د. ذ. ر. ز. و» فقط شکل مفرد و آخر را دارند مثل «د» و «ذ».

همزه و الف - فرق میان همزه و الف آن است که همزه قبول حرکت می‌کند و الف ساکن است، همزه در زبان فارسی فقط در اول کلمه درمی‌آید و در وسط و آخر کلمه نمی‌آید، کلماتی که دارای همزه وسط یا آخر می‌باشند از زبان عربی گرفته شده مثل یأس، ماء.

همزه‌ای که پیش از آن حرف مضموم باشد به صورت واو نوشته می‌شود مثل: مؤمن، مؤتمن، مؤید، مؤثر.

همزه‌ای که پیش از آن حرف مفتوح باشد به صورت الف نوشته می‌شود مثل: یأس، مأیوس، مأمن.

همزه‌ای که پیش از آن حرف مکسور باشد به صورت «ی» نوشته می‌شود
مثل: بئر، ذئب.

همزه آخر که پیش از آن حرف مکسور باشد به صورت «ی» نوشته می‌شود
مثل «فاری» و اگر پیش از آن حرف مفتوح باشد به صورت الف مثل «نبأ» و اگر
پیش از آن مضموم باشد به صورت واو مثل «لؤلؤ» همزه متحرک وسط کلمه نیز
اگر ماقبلش مضموم باشد به صورت واو نوشته می‌شود مثل «سؤال، فؤاد» اگر
خود همزه مضموم باشد به این شکل نوشته می‌شود: «رؤوف» «مسؤول»
«رؤوس».

برخی کلمات عربی که دارای همزه وسط هستند چون تلفظ همزه برای
فارسی‌زبانان مشکل است همزه را تبدیل به «ی» می‌کنند مانند: مایل، شمایل،
دلایل، عواید، زواید. کلمات فارسی آئین، پائین، پائیز، دانائی، نیز باید به این
شکل نوشته شود: آیین، پایین، پاییز، دانایی.

در کلمات عربی همزه آخر کلمه اگر ماقبلش الف باشد در تلفظ و کتابت
حذف می‌شود مانند: ابتدا، انتها، انبیا، سما. و هنگامی که این کلمات به کلمه
دیگر اضافه شوند در آخر آنها «ی» افزوده می‌شود مثل: ابتدای کار، انبیای بزرگ.
در برخی کلمات وقتی یای نسبت به آنها افزوده شود همزه بدل به «و» می‌شود،
مثل سحاری، دنیاوی.

های ملفوظ و غیر ملفوظ - های ملفوظ آن است که نوشته و خوانده
می‌شود و در اول و وسط و آخر کلمه درمی‌آید مثل: هوش، شهر، گاه.
های غیر ملفوظ آن است که نوشته می‌شود اما خوانده نمی‌شود و فقط در
آخر کلمه درمی‌آید مثل: زنده، مرده، خنده، گریه.

حرف «ة» که مخصوص کلمات عربی است در زبان فارسی گاهی مانند های
غیر ملفوظ نوشته و خوانده می‌شود مثل: جمله، نقشه، خیمه. و گاهی به صورت
«ت» نوشته و خوانده می‌شود مثل: مرحمت، رفعت.

کلمانی که به های غیرملفوظ ختم می شوند هرگاه یای مصدری به آنها افزوده شود ها بدل به گاف می شود مثل: زندگی، بندگی، تشنگی، گرسنگی، اگر یای نسبت یا وحدت یا ضمیر به آنها افزوده شود بعد از ها همزه ای هم نوشته می شود مثل ساوه ای «یای نسبت» کاشانه ای «یای وحدت» تو گفته ای «یای ضمیر» گاهی هم با متصل شدن به یای نسبت تبدیل به گاف می شود مثل: هفتگی، خانگی.

کلمه ای که به های غیرملفوظ ختم می شود هرگاه به کلمه دیگر اضافه شود علامت همزه روی ها می گذارند و به این شکل نوشته می شود: «ه» «ه» «ه» مثل کرده او، گفته من، نوشته شما. و اینکه برخی نویسندگان، کرده ی او، گفته ی من، نوشته ی شما، می نویسند غلط است.

واو معدوله - حرف واو در برخی کلمات نوشته می شود اما خوانده نمی شود و آن را واو معدوله می گویند مثل: خواب، خواستن، خویش «در زمان قدیم این واو را با کیفیت خاصی تلفظ می کرده اند» گاهی نوشته و خوانده می شود مثل: خوب، نیکو، که آن را واو معروف می گویند.

دال و ذال - حرف دال سابقاً در برخی کلمات ذال تلفظ می شده و متقدمین برای تلفظ دال و ذال قاعده ای قائل بوده اند چنان که شاعری گفته است:

آنان که به فارسی سخن می رانند در معرض دال، ذال را نشانند
ماقبل وی از ساکن جز «وای» بود دال است وگرنه ذال معجم خوانند
یعنی اگر ماقبل آن ساکن و غیر حرف عله باشد دال والا ذال تلفظ می شود،
به این قاعده کلمات گنبد، نمود، گشود و امثال آنها را با ذال تلفظ می کردند و گنبد، نمود، گشود می گفتند، اما امروزه این قاعده رعایت نمی شود.

تنوین - تنوین عبارت است از «دو زیر، دو زیر، دو پیش، که در زیر یا روی حرف آخر کلمه می گذارند، حرفی را که دارای تنوین باشد منون می گویند، تنوین مفتوح یا تنوین نصب به صورت الف نوشته می شود مثل اتفاقاً، عالماً، عامداً،

واقعاً، غالباً، کاملاً. مگر در صورتی که کلمه به «ة» یا «همزه» ختم شود مثل دفعه،
 مرحمة، حقیقة، بغتة، ابتداء، انتهاء، جزء. نوشتن این کلمات به صورت دفعته،
 مرحمتاً، بغتتاً، حقیقتاً. غلط است، اما اگر «ت» جزء ریشه کلمه باشد با الف
 نوشته می شود مثل موقتاً که ریشه آن وقت و «ت» جزء ریشه کلمه است، تنوین
 مخصوص کلمات عربی است و اگر کلمه فارسی را با تنوین بنویسند با تلفظ کنند
 غلط است مثل: زیاناً، جاناً، ناچاراً.

تخفیف کلمات - در زبان فارسی گاهی بعضی از حروف کلمه را حذف
 می کنند، این عمل را تخفیف و آن کلمه را مخفف می گویند مثل «همواره» -
 «هماره» «آواز» - «آوا» «کود» - «که» «گاه» - «گه» های ملفوظ نیز گاهی از آخر کلمه حذف
 می شود مثل «پادشاه» - «پادشا» همزه اول برخی کلمات نیز حذف می شود مثل
 «اشکم» - «شکم» «اشتر» - «شتر» «افتادن» - «فتادن».

مصدر - مصدر کلمه ای است که به معنی واقع شدن کار یا پدید شدن صفت
 و حالتی باشد بدون دلالت بر زمان، علامت آن در فارسی تا و نون یا دال و نون
 است در آخر کلمه به شرطی که هرگاه نون را حذف کنند فعل ماضی باقی بماند
 مثل: رفتن، گفتن، خواستن، که بعد از حذف نون «رفت، گفت، خواست» باقی
 می ماند.

مصدر را برای آن مصدر گفته اند که اسم ها و فعل های دیگر از آن صادر
 می شوند، بسیاری از مصدرهای عربی در فارسی استعمال می شوند، مصدرهای
 عربی غالباً یا سه حرفی هستند یا چهار حرفی، یا مجرد یا مزید، مصدرهای
 ثلاثی مجرد قاعده کلی ندارند و در اصطلاح «سماعی» هستند یعنی شناختن
 آنها بسته به شنیدن از متقدمین و استنباط از نظم و نثر ادباء و نصحاء بزرگ
 است، مصدر ثلاثی مجرد اوزانش بسیار است و برخی از آنها که در زبان فارسی
 استعمال می شود عبارت است از وزن هائی مانند: ضرب، صدق، طلب، شغل،
 رحمة، غلبه، غفران، حرمان، درایت، هیجان، ذهاب، دخول، صعوبت.

مصدرهای غیر ثلاثی مجرد یعنی ثلاثی مزید فیه و رباعی مجرد و رباعی مزید فیه قیاسی است و هر باب مصدر معینی دارد و وقتی مصدر یک فعل شناخته شد باقی افعال آن را می‌توان از روی قاعده قیاس کرد، اوزان مصدرهای غیر ثلاثی مجرد که در فارسی استعمال می‌شود عبارت است از: اکرام، اقامه، تعلیم، مجاهده، اکتساب، انصراف، تفضل، استقامت، تزلزل، اضمحلال، استخراج.

مصدر جعلی - مصدر جعلی آن است که در اصل مصدر نباشد بلکه کلمه عربی یا فارسی را با زیاد کردن «یدن» در آخر آن به صورت مصدر درآورند مثل: طلبیدن، فهمیدن، هراسیدن.

در آخر برخی کلمات عربی گاهی یای مشدد و تا «یت» اضافه می‌کنند مثل «تابع - تابعیت» «مظلوم - مظلومیت» این را هم مصدر جعلی می‌گویند، اما در کلمات فارسی این قاعده عمل نمی‌شود و اضافه کردن «یت» به کلمه فارسی غلط است مثل «برتر - برتریت» «دو - دویت».

مصدر بسیط - مصدر بسیط آن است که یک کلمه و بی جزء باشد مثل: آمدن، گرفتن، بردن، گفتن، شنیدن.

مصدر مرکب - مصدر مرکب آن است که از دو یا چند کلمه مرکب شده باشد مثل: سخن گفتن، باز آمدن، بدو کردن.

مصدر مرخم - مصدر مرخم یا مخفف آن است که حرف نون را از آخر مصدر حذف کنند مثل: رفت و آمد، گفت و شنید، خرید و فروخت.

مصدر دومی - بعضی افعال در زبان فارسی دو مصدر دارند مثل: «خفتن - خوابیدن» «رستن - روییدن» «گشتن - گردیدن» «گذاختن - گذایدن» «پرهیزختن - پرهیزیدن» «جستن - جهیدن».

اسم مصدر - اسم مصدر آن است که حاصل معنی مصدر را برساند و بر چند قسم است:

۱ - مصدر شینی و آن کلمه‌ای است که در آخر آن شین ساکن ملحق می‌شود

مثل: آموزش، آسایش، بخشش، پرورش، پرسش، پژوهش.

۲ - اسم مصدر که به الف و را ختم می شود مثل: گفتار، کردار، دیدار، رفتار، کشتار.

۳ - اسم مصدر که به «ی» ختم می شود مثل: خستگی، آسودگی، تشنگی، زندگی.

۴ - اسم مصدر که بر وزن ماضی مفرد می آید مثل: گذشت، نشست، شکست، برداشت، کاشت، خرید، که مصدر مرخم نیز گفته شده.

۵ - اسم مصدر که از صیغه مفرد امر حاضر یا از اصول افعال «یعنی کلمه‌ای که با آن مصدر ساخته می شود» گرفته شده مثل: رم، هراس، خرام، خراش، پسند. که مصدرهای رمیدن، هراسیدن، خرامیدن، خراشیدن، پسندیدن. از آنها ساخته شده.

اسم مصدر قیاسی نیست و نمی توان از تمام مصدرها اسم مصدر ساخت و مثلاً از مصدر خواندن خوانش درست کرد.

اسم - اسم یا نام کلمه‌ای است که برای نامیدن انسان یا حیوان یا چیزی به کار می رود مثل پدر که نام شخص است و اسب که اسم حیوان است و شمشیر که نام چیزی است.

اسم عام - اسم عام یا اسم جنس آن است که شامل اشخاص یا اشیاء همجنس می شود مثل مرد، اسب، شمشیر.

اسم خاص - اسم خاص یا اسم علم آن است که به یک شخص یا چیز معین دلالت کند مثل انوشیروان، تهران، شب‌دیز.

اسم ذات - اسم ذات آن است که مدلول آن در خارج وجود داشته و قائم به ذات باشد مثل: کتاب، کاغذ، اسب، شیر.

اسم معنی - اسم معنی آن است که مدلول آن وجودش بسته به دیگری و قائم به غیر باشد مثل: هوش، خرد، دانش.

اسم جمع - اسم جمع آن است که در صورت مفرد و در معنی جمع باشد

مثل: رمه، لشکر، طایفه.

اسم مصغر - اسم مصغر آن است که بر کوچکی و خردی کسی یا چیزی دلالت کند، علامت تصغیر در فارسی عبارت است از:

۱ - «ک» مثل: مردک، پسرک، دخترک، مرغک.

۲ - «چه» مثل: باغچه، دریاچه، کوچه، دریاچه.

۳ - «و» مثل: گردو، یارو، پسر و، دختر و.

کلمه‌ای که در آخر آن‌های غیر ملفوظ باشد هرگاه کاف علامت تصغیر به آن افزوده شود ها بدل به گاف می‌شود مثل «جوجگک» «دابه» «دایگک».

تصغیر اسم در عربی بر طبق قاعده مخصوصی است و اسم مصغر وزن‌های مختلف دارد مثل: عبید «به ضم عین و فتح با» مصغر عبد، و سمیراء «به ضم سین و فتح میم» مصغر سمراء، و خویلد «به ضم خا و فتح واو و کسر لام» مصغر خالد، و بلبل «به ضم با و فتح لام و کسر بای درم» مصغر بلبل.

اسم زمان - اسم زمان آن است که بر وقت وقوع کاری دلالت کند و وقت زمان را بنمایاند مثل: بامگاه، شامگاه، سحرگاه.

اسم مکان - اسم مکان آن است که بر جای واقع شدن کاری دلالت کند و جا و مکان را بنمایاند مثل: کشتارگاه، نشستنگاه، پرستشگاه، لشکرگاه.

اسم زمان و مکان در عربی از مصدر ثلاثی مجرد بر وزن مفعول «به فتح میم و عین» یا مفعول «به فتح میم و کسر عین» و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول از همان باب می‌آید مثل: مطبخ، مذبح، معبد، مطلع، و: مجلس، منزل، مسجد، مشرق، مغرب. و: مجتمع «به ضم میم و فتح تا و میم» یعنی جای جمع شدن. و مستقر «به ضم میم و فتح تا و قاف و تشدید را» یعنی قرارگاه، آرامگاه، و منزله «به ضم میم و فتح تا و نون و زای مشدد» یعنی گردشگاه.

اسم آلت - اسم آلت آن است که بر ادات و ابزار کار دلالت کند مثل: فیچی، کارد، کلید، اره، چکش.

اسم آلت در فارسی وزن مخصوصی ندارد اما در عربی وزن‌های مخصوص

دارد و وزن‌های مشهور آن عبارت است از: **مفعول** «به کسر میم و فتح عین» و **مفعال** «به کسر میم» و **مفعله** «به کسر میم و فتح عین و لام» مانند: **مندف** «کمان حلاجی» و **مفتاح** «کلید» و **ملعقه** «قاشق».

اسم فاعل - اسم فاعل آن است که برکننده کار دلالت کند: مانند: **گوینده**، **نویسنده**، **شنونده**، **خورنده**.

اسم فاعل در عربی از ثلاثی مجرد بر وزن «**فاعل**» می‌آید مثل: **ضارب**، **قاتل**، **کاتب**، و در غیر ثلاثی مجرد از هر باب بر وزن مضارع معلوم آن باب است با گذاردن نیم مضموم به جای حرف مضارعت و کسر دادن حرف ماقبل آخر، مانند مکرم «به ضم میم و کسر را» از یکرم، و متوجه از يتوجه، و متزلزل از يتزلزل. در عربی اسم فاعل با زیاد کردن «ة» در آخر آن مؤنث می‌شود مثل: **ضاربه**، **قاتله**، **کاتبه**.

اسم مفعول - اسم مفعول آن است که دلالت کند بر شخصی یا چیزی که کاری بر آن واقع شده مثل: **کشته شده**، **زده شده**. اسم مفعول در عربی از ثلاثی مجرد بر وزن «**مفعول**» می‌آید مثل: **مقتول**، **مضروب**. و در غیر ثلاثی مجرد از هر باب بر وزن مضارع مجهول آن باب است با گذاردن میم مضموم به جای حرف مضارعت مانند مکرم «به ضم میم و فتح را» از یکرم، و **مکتسب** «به ضم میم و فتح نا و سین» از یکتسب.

اسم مفعول نیز در عربی مانند اسم فاعل با زیاد کردن «ة» در آخر آن مؤنث می‌شود، مثل: **مقتوله**، **مضروبه**.

صیغه اسم فاعل و اسم مفعول به تذکیر و تأنیث و افراد و تثنیه و جمع تغییر می‌کند.

مسند و مستدالیه - **مستدالیه** یا فاعل کسی یا چیزی را می‌گویند که صفت یا عملی را به او نسبت بدهند یا از او سلب کنند، **مسند** صفت یا عملی است که به **مستدالیه** نسبت داده شود به ایجاب یا سلب، مانند «**هوا ناریک است**» **هوا**

مسندالیه و تاریک مسند است.

صفت - صفت کلمه‌ای است که حالت و چگونگی کسی یا چیزی را بیان کند مانند: کوچک، بزرگ، سفید، سیاه، تلخ، لاغر، فربه، زرنگ، تنبل. برخی صفت‌ها مشترک با اسم است یعنی گاه مانند اسم و گاه مانند صفت استعمال می‌شود، صفت بر چند قسم است:

صفت مطلق - صفت مطلق یا عادی یا ساده آن است که اصل صفت و حالت را بیان می‌کند مثل: گرم، سرد، بزرگ، کوچک، سفید، سیاه.

صفت فاعلی - صفت فاعلی آن است که برکننده کار دلالت می‌کند و علامت آن عبارت است از «نده» مثل: خواهند، گوینده، بافنده، و «ان» مثل: خواهند، گویان، پرسیان، روان. و «الف» مانند: گویا، پویا، جویا. و «ار» مانند: خریدار، خواستار. و «گار» مانند: آفریدگار، آموزگار، پرهیزگار. و «گر» مانند: دادگر، ستمگر، رامشگر.

صفت مفعولی - صفت مفعولی بر کسی یا چیزی که فعل بر آن واقع شده دلالت می‌کند و علامت آن «ه» است مثل: کشته، زده، خوانده. و گاهی بعد از آن لفظ «شده» درمی‌آید مثل: کشته شده، زده شده، خوانده شده.

صفت نسبی - صفت نسبی آن است که کسی یا چیزی را به جایی یا چیزی نسبت بدهد و علامت آن عبارت است از «ی» در آخر کلمه مثل: خراسانی، تهرانی، آسمانی، زمینی، هوایی، خاکی. و «ین» مثل: سفالین، زرین، سیمین، نمکین. و «بنه» مثل: زرینه، سیمینه، پشمینه، دیرینه. و «ه» مانند: دو روزه، یک شبه، دهه، هزاره. و «گان» مثل: گروگان، شایگان، دهگان. در کلمات عربی گاهی حرف «ة» را از آخر کلمه حذف می‌کنند مثل مکی. «منسوب به مکه» مدنی «منسوب به مدینه».

صفت مشبیه - صفت مشبیه کلمه‌ای است شبیه اسم فاعل و فرق آن با اسم فاعل آن است که صفت مشبیه بر وصف ثابت و همیشگی دلالت می‌کند اما

اسم فاعل معنی تغیر و تجدد را می‌رساند. علامت صفت مشبیه در فارسی الفی است که به آخر ریشه فعل یا امر حاضر درمی‌آید مانند: دانا، توانا، شکيبا، بینا. در عربی صفت مشبیه از ثلاثی مجرد به وزن‌های مختلف می‌آید و همه آنها سماعی است نه قیاسی، مانند: صعب، خشن، غبور، جبان، شجاع. و از غیر ثلاثی مجرد همان اسم فاعل است به شرط آنکه دلالت بر ثبوت و دوام کند، اسم منقول نیز از هر مصدر که باشد در صورتی که بر صفت دائم و ثابت دلالت کند صفت مشبیه خوانده می‌شود مثل: محمود، مجرب.

صفت تفضیلی - اسم تفضیل یا افعِل التفضیل اسمی است که به معنی کننده کار یا متصف به صفتی یا افزونی بر غیر باشد و به عبارت دیگر وصفی است که دلالت می‌کند به برتری داشتن موصوفش بر غیر در صفتی.

اسم تفضیل در فارسی وزن و قاعده مخصوصی ندارد فقط علامت «تر» و «ترین» هست که به آخر اسم یا صفت افزوده می‌شود و معنی درجه و مرتبه و برتری و رجحان را می‌رساند مثل: داناتر، بیناتر، استادتتر، کوچکتتر، بزرگتر. و داناترین، زیباترین. لکن در عربی وزن و قاعده و شروطی دارد و بیشتر از مصدر ثلاثی مجرد بر وزن افعِل «به فتح همزه و عین» می‌آید و مؤنث آن فعلی «به ضم فا و سکون عین» است، مانند اصغر و صغری «کوچکتتر» و اکبر و کبری «بزرگتر». افزودن علامت صفت تفضیلی فارسی «تر - ترین» به اسم تفضیل عربی غلط است مانند: اعلم‌تر، اعظم‌تر، اولیتر، افضلتر.

صیغه مبالغه - صیغه مبالغه اسمی است که دلالت می‌کند بر بسیار کننده کاری و مبالغه و تکرار در کاری را می‌رساند، مانند کذاب. صیغه مبالغه در عربی وزن‌های مختلف دارد و همه آنها سماعی است، وزن‌های مشهور آن که در فارسی استعمال می‌شود عبارت است از:

فعال «به فتح فا و تشدید عین» و فعیل «به کسر فا و عین مشدد» و فعاله «به فتح فا و تشدید عین» و فعیل «به فتح فا و کسر عین» و فعول «به فتح فا و ضم

در زبان فارسی از برخی کلمات صیغهٔ مبالغه درست کرده‌اند که غلط است مانند نراد و کفاش که از نرد و کفش فارسی ساخته شده.

فعل - فعل کلمه‌ای است که بر وقوع امری یا کاری در یکی از زمان‌های سه گانه «گذشته - حال - آینده» دلالت کند، اشخاص فعل که فعل به آنها اسناد داده می‌شود بر سه قسم‌اند: ۱ - اول شخص «متکلم» ۲ - دوم شخص «مخاطب» ۳ - سوم شخص «غائب» و هر یک از اینها یا مفرد است یا جمع.

فعل ماضی - فعل گذشته یا ماضی آن است که بر واقع شدن کاری در زمان گذشته دلالت کند مثل: رفتم «اول شخص مفرد» رفتی «دوم شخص مفرد» رفت «سوم شخص مفرد» رفتیم «اول شخص جمع» رفتید «دوم شخص جمع» رفتند «سوم شخص جمع».

فعل ماضی پنج نوع است: ماضی مطلق - ماضی استمراری - ماضی نقلی - ماضی بعید - ماضی التزامی.

۱ - **ماضی مطلق:** ماضی مطلق آن است که بر واقع شدن کاری در زمان گذشته دلالت می‌کند بدون وصف کیفیت دیگر مثل: رفتم، رفتی، رفت.

۲ - **ماضی استمراری:** ماضی استمراری یا مستمر آن است که دلالت می‌کند بر واقع شدن کاری در زمان گذشته به طریق عادت و استمرار و تدریج، و علامت آن «می» یا «همی» است، مثل: می‌رفتم، می‌رفتی، می‌رفت، و همی رفتم، همی رفتی، همی رفت.

۳ - **ماضی نقلی:** ماضی نقلی بر دو قسم است یکی آنکه دلالت می‌کند بر کاری که کاملاً گذشته است مثل: «کتاب را خوانده‌ام» یکی دیگر آنکه دلالت می‌کند بر کاری که کاملاً نگذشته و اثر آن هنوز باقی است مثل «حسن ایستاده است» «حسین خوابیده است».

۴ - **ماضی بعید:** ماضی بعید یا دور آن است که زمان وقوع آن دور باشد

مثل: رفته بودم، رفته بودی، رفته بود.

۵ - ماضی التزامی: ماضی التزامی آن است که شک و تردید را برساند مثل: باید رفته باشد، شاید شنیده باشید.

فعل مضارع - برای زمان حال در فارسی صیغه مخصوصی نیست و فعل مضارع گاهی به زمان حال و گاهی به آینده و استقبال دلالت می‌کند و بر دو قسم است:

۱ - مضارع اخباری: مثل می‌روم، می‌روی، می‌رود.

۲ - مضارع التزامی: مثل بروم، بروی، برود.

مستقبل - مستقبل فعلی است که بر زمان آینده دلالت کند مثل: خواهم رفت، خواهی رفت، خواهد رفت.

مثبت و منفی - فعل مثبت آن است که دلالت کند بر وقوع امری به طریق اثبات مثل حسن به بازار رفت، حسین به خانه آمد.

فعل منفی آن است که کاری را به طریق نفی بیان کند مثل: حسن نرفت، «نرفتم - نرفتی - نرفت».

امر و نهی - فعل امر آن است که حکم و فرمان را برساند مثل: بگو، برو، بزن. صیغه منفی فعل امر را نهی می‌گویند مثل: نگو، نرو، نزن.

فعل معین - فعل معین فعلی است که افعال دیگر به کمک و معاونت آن صرف می‌شوند، و آن چهار فعل است:

۱ - است که ماضی نقلی به کمک آن صرف می‌شود مثل: گفته‌ام - گفته است «گفتم - گفتیم».

۲ - بودن که ماضی بعید و ماضی التزامی به کمک آن صرف می‌شود، مثل: گفته بودم، گفته باشم.

۳ - خواستن که مستقبل به کمک آن صرف می‌شود مثل: خواهم زد، خواهند زد.

۴ - شدن که افعال مجهول به کمک آن صرف می‌شود مثل: گفته شد، گفته

شده است.

لازم و متعدی - فعل لازم آن است که مفعول نداشته باشد و فقط به فاعل تمام شود مثل: رفتن، آمدن، خوابیدن، «حسن رفت - حسین آمد».

فعل متعدی آن است که علاوه بر فاعل مفعول هم داشته باشد مثل زدن، کشتن، بردن، «حسن حسین را زد».

در فارسی برای آنکه فعل لازم را متعدی سازند در آخر فعل امر آن «اندن» یا «انیدن» اضافه می‌کنند مثل «سوختن - سوزاندن» «دویدن - دواندن» یا «دوانیدن» «چریدن - چراندن».

برخی مصادر مانند بریدن، ریختن، شکستن، افروختن، آموختن، هم لازم‌اند و هم متعدی.

مفرد و جمع - مفرد کلمه‌ای است که بر یک شخص یا یک چیز دلالت کند مثل: مرد، زن، کتاب، قلم.

جمع آن است که بر دو یا بیشتر دلالت کند مثل: مردان، زنان، کتاب‌ها، قلم‌ها.

علامت جمع در فارسی «ان» و «ها» است، جانداران با «ان» جمع بسته می‌شوند مثل: مردان، زنان، شیران، مرغان، مگان. غیر ذیروح یا «ها» جمع بسته می‌شود مثل کاردها، سوزن‌ها، شمشیرها.

رستنی‌ها و برخی از اعضاء بدن نیز گاهی با «ان» جمع بسته می‌شوند مثل: درختان، چشمان، ابروان. کلمات روز و روزگار نیز گاهی با «ان» جمع بسته می‌شوند «روزان، شبان، روزگاران».

کلمه‌ای که در آخر آن الف یا واو باشد در جمع با «ان» قبل از علامت جمع «ی» به آن افزوده می‌شود مثل «دانا - دانایان» «بینا - بینایان» «پارسا - پارسایان» «سخنگو - سخنگویان» در کلمات بانو، بازو، گیسو، آهو، جادو، «ی» اضافه نمی‌شود و بانوان، بازوان، گیسوان، آهوان، می‌گویند.

برخی صفت‌ها و اسامی جانداران که به «های غیرملفوظ» ختم می‌شود در جمع با «ان» ها بدل به گاف می‌شود مثل «دایه - دایگان» «خفته - خفتگان» «آینده - آیندگان» «فرزانه - فرزندگان».

کلماتی که در آخر آنها های غیرملفوظ است هرگاه به «ها» جمع بسته شوند باید های غیرملفوظ هم نوشته شود که با کلمه دیگر اشتباه نشود مثل: نامه‌ها، لاله‌ها، گله‌ها، جامه‌ها، ریشه‌ها، سفیده‌ها، زرده‌ها، بنفشه‌ها، که اگر سرهم نوشته شود نامه‌ها، لاله‌ها، گله‌ها، جامه‌ها، ریشه‌ها، سفیده‌ها، زرده‌ها، بنفشه‌ها خوانده می‌شود و معنی آنها تغییر می‌کند.

کلمات فارسی را نباید با «ات» جمع بست زیرا «ات» علامت جمع عربی است کلمه‌های: سفارشات، فرمایشات، دهات، باغات، گزارشات، نوازشات. غلط است. برخی کلمات عربی هم که جمع است و در فارسی آنها را دوباره با «ات» جمع می‌بندند مثل عوالم و لوازم که عوالمات و لوازمات می‌گویند غلط است. در عربی گاهی کلمه جمع را دوباره جمع می‌بندند و آن را جمع الجمع می‌گویند مثل ایدی جمع ید که آن را دوباره جمع بسته ایادی گفته‌اند، یا افانین که جمع افنان و جمع الجمع فن است.

برخی کلمات عربی را که در زبان فارسی به کار می‌روند می‌توان با «ان» یا «ها» جمع بست مانند: عاشقان، عارفان، واعظان، مخالفان، غریبان، طبیبان، محبان، کتابها، فلمها. اما کلمات فارسی را نمی‌توان به قاعده کلمات عربی جمع بست مثلاً بازرس را بازرسین گفت، کلمه داوطلبین نیز غلط است و صحیح آن داوطلبان است.

در عربی برخی از کلمات را که بعد از کلمه جمع واقع می‌شود به صورت مؤنث می‌آورند اما در فارسی نمی‌توان به این قاعده عمل کرد و مثلاً کالاهای اراده و فرمان‌های صادره و گزارشات واسله گفت، همچنین کلمات پرونده مربوطه، کمبسیون مشکله و امثال آنها که برای کلمه غیرعربی صفت مؤنث

می آورند غلط است.

اسم جمع مانند: گروه، دسته، لشکر، رمه، گله، مردم. نیز گاهی با «ان» و گاهی با «ها» جمع بسته می شود مثل: دسته ها، لشکرها، گروه ها، رمه ها، گله ها، گروهان، مردمان.

در کلمات مرکب علامت جمع به کلمه آخر افزوده می شود مثل: نازک بدنان، شیرین سخنان، زهره جینان، خونین کفنان.

اوزان جمع در عربی - در عربی جمعی را که در آن کلمه مفرد تغییر نکند و فقط علامت جمع به آن افزوده شود جمع سالم می گویند، و جمعی را که در آن صورت کلمه مفرد تغییر پیدا کند جمع مکسر یا غیر سالم می نامند، کلمه ای که به «ات» جمع بسته شود جمع مؤنث سالم نامیده می شود مثل: ثمرات. کلمه مصدر هم هرگاه از سه حرف تجاوز کند به «ات» جمع بسته می شود مثل: تمرينات، امتيازات.

در جمع مکسر ممکن است حرفی زیاد شود مثل رجال جمع رجل، یا حرفی کم شود مثل رسل «به ضم را و سین» جمع رسول. یا حرکت کلمه تغییر پیدا کند مثل اسد «به ضم همزه و سین» جمع اسد «به فتح همزه و سین».

اوزان جمع مکسر بسیار است، وزن های مشهور آن که در فارسی استعمال می شود عبارت است از:

فعل «به ضم فا و فتح عین» جمع فعله «به ضم فا» مثل صور و صرد جمع صورة و صره.

فعل «به کسر فا و فتح عین» جمع فعله «به کسر فا» مثل: قطع جمع قطعه.
فواعل «به فتح فا و کسر عین» مثل: جواهر و خواتم جمع جوهر و خاتم.
فعائل «به فتح فا و کسر همزه» مثل: صحائف و رسائل جمع صحیفه و رساله.

افاعل «به فتح همزه و کسر عین» جمع افعل «به فتح، یا کسر، یا ضم همزه»

مثل: اصابع و اناامل جمع اصبع و ائمله.

افاعیل «به فتح همزه» جمع افعول یا افعوله «به ضم همزه» مثل: اسالیب و اراجیز جمع اسلوب و ارجوزه.

فعالیل «به فتح فا» مثل: عصافیر جمع عصفور.

مفاعیل «به فتح میم» جمع مفعال و مفعیل «به کسر میم» مثل: مغانیح و مساکین جمع مفتاح و مسکین.

افعال «به فتح همزه» جمع فعل «به فتح فا و عین» مثل: اجمال جمع جمل «شتر».

فعال «به کسر فا» جمع فعل «به فتح فا و ضم عین» مثل سباع جمع سبع.

افعل «به فتح همزه و ضم عین» جمع فعل «به فتح فا» مثل انفس جمع نفس.

افعله «به فتح همزه و کسر عین» جمع فعال «به فتح فا» مثل ازمنه جمع زمان.

فعول «به ضم فا و عین» جمع فعل «به فتح فا» مثل فلوس جمع فلس.

فعال «به ضم فا و تشدید عین» جمع فاعل مثل: فساق جمع فاسق.

فعله «به فتح فا و عین و لام» جمع فاعل مثل: عجزه جمع عاجز.

فعال «به کسر فا» جمع فعله «به ضم فا» مثل: نقاط جمع نقطه.

فعلاء «به ضم فا و فتح عین» جمع فعیل مثل: علماء جمع علیم.

افعلاء «به فتح همزه و کسر عین» جمع فعیل مثل: اغنیاء جمع غنی.

قاعده برای تلفظ مصدرهای ثلاثی مجرد

مصدر ثلاثی مجرد در عربی اوزان بسیار دارد و غالباً سماعی است یعنی قیاسی نیست و قاعده کلی ندارد و شناختن آنها بسته به شنیدن و استنباط از نظم و نثر فصحاء عرب است، لکن مقداری از آنها را می توان به قاعده ذیل قیاس و استعمال کرد.

آنچه دلالت بر حرفه می کند بر وزن فعالة «به کسر فا و فتح لام» است مانند:

زراعت، تجارت، خیاطه.

آنچه دلالت بر اضطراب می‌کند بر وزن فعلان «به فتح فا و عین» است مانند: غلیان، جولان، خفقان، هیجان.

آنچه دلالت بر بیماری می‌کند بر وزن فعال «به ضم فا» است مانند: زکام، صداع، دوار.

آنچه دلالت بر رنگ می‌کند بر وزن فعلة «به ضم فا و فتح لام» است مانند: حمزة، خضرة.

و برخی دیگر هم به وزن‌های ذیل می‌آید:

فعولة «به ضم فا و عین» و فعالة «به فتح فا و لام» مثل: سهولة و فصاحة.

فعل «به فتح فا و عین» مثل: فرح و عطش.

فعول «به ضم فا و عین» مثل: قمرود و خروج.

فعل «به فتح فا و سکون عین» مثل: فهم و نصر.

قید

قید کلمه‌ای است که مفهوم فعل یا صفت یا کلمه دیگر را به زمان و مکان یا چگونگی و حالتی مقید سازد، و بر چند قسم است:

قیود زمان: ناگهان، گاه، پیوسته، همیشه، همواره، دیر، زود، بامداد، دوش، پار، پیرار، شب، روز.

قیود مکان: آنجا، اینجا، هرجا، همه جا، بالا، پایین، پیش، پس، درون، بیرون، چپ، راست.

قیود مقدار: بسیار، اندک، پیش، کم، بسا، بسی، فراوان.

قیود نفی: نه، هرگز، به هیچ‌رو، به هیچ‌وجه، هیچ.

قیود تأکید: بی‌گفتگو، ناچار، بی‌گمان، بی‌چند و چون، به درستی، البته، لابد.

قیود ترتیب: یکان بکان، دسته دسته، پیاپی، دمام، در آغاز، در انجام.
 قیود شک و ظن: گوئی، پنداری، مگر، شاید.
 قیود تشبیه: همانا، مانا، چنین، چنان.

پیشاوند و پساوند:

پیشاوند و پساوند، یا پیشوند و پسوند حروف و کلماتی را می‌گویند که در پیش یا پس برخی کلمات درمی‌آیند و در معنی آنها تصرف می‌کنند.
 پیشاوندها عبارت‌اند از: نا، بی، هم، فرا، فرو، بر. که در جلو کلمات درمی‌آیند مانند: ناتوان، بیدل، همنشین، فراخور، فرومایه، برانگیختن.
 پساوندها حروف و کلماتی هستند که به آخر کلمات افزوده می‌شود و بر چند قسم است:

۱- پساوند نسبت و اتصاف: که عبارت است از «ین» مانند: زرین، سیمین، رنگین، نمکین. و «ینه» مانند: زرینه، سیمینه، پشمینه، دیرینه. و «گان» مانند: دهگان، بازرگان، گروگان، خدایگان. و «گین» مانند: شرمگین، غمگین، سهمگین. و «ناک» مانند: دردناک، غمناک، بویناک. و «مند» مانند: هوشمند، خردمند، دردمند، زورمند. و «یار» مانند: هوشیار، بختیار، دادیار. و «ور» مانند: ناجور، هنرور، کینه‌ور.

۲- پساوند لیاقت و شباهت: که عبارت است از «وار» مانند: پریوار، بنده‌وار، شاهوار. و «انه» مانند: خردمندانه، دوستانه، مردانه. و «سان» مانند: پیلسان، دیوسان، شیرسان. و «آسا» مانند: مهرآسا، مه‌آسا. و «وش» یا «فش» مانند: ماهوش، پریوش، ماه‌فش، پری‌فش.

۳- پساوند مکان: که عبارت است از «گاه» مانند: رزمگاه، بزمگاه، کمینگاه. و «ستان» مانند: گلستان، بوستان، نیستان. و «کده» مانند: دهکده، بتکده، ماتمکده، آتشکده. و «لاخ» مانند: سنگلاخ، دیولاخ. و «زار» مانند: لاله‌زار.

گلزار، مرغزار. و «بار» مانند: رودبار، جویبار. و «سار» مانند: کوهسار، چشمه‌سار. و «دان» مانند: یخدان، جامه‌دان، نم‌دان. و «سیر» مانند: گرمسیر، سردسیر.

۴ - پاوند زمان: که عبارت است از «ان» مانند: بهاران، بامدادان، برگریزان. و «گاه» مانند: شبانگاه، شامگاه، صبحگاه. و «گاهان» مانند: شامگاهان، صبحگاهان، سحرگاهان.

۵ - پاوند فاعلی: که عبارت است از «نده» مانند: زنده، گوینده، دهنده. و «ان» مانند: گریان، خندان، شتابان. و «ار» مانند: پرستار، خواستار، دوستار. و «گار» مانند: پروردگار، آموزگار. و «کار» مانند: ستمکار، درستکار، بزه‌کار. و «گر» مانند: دادگر، بیدادگر، ستمگر.

۶ - پاوند محافظت: که عبارت است از «دار» مانند: سرایدار، راهدار، پرده‌دار. و «بان» مانند: باغبان، دشتبان، دریان. و «وان» مانند: ساروان، کاروان. و «بد» مانند: کبهد، سپهد، هیربد.

اصوات - اصوات کلماتی هستند که در مقام تحسین و تعجب و تنبیه و درد و افسوس گفته می‌شود: و بر چند قسم است:

در شگفتی و تعجب: وه، وه وه، عجبا، شگفتا.

در تحسین و آفرین: به به، زه، خه، خوشا، خنک.

در افسوس و درد: آه، آخ، وای، آوخ، دریغ، دردا.

در تدا: ای، ایبا. و الف ندا «خدایگانا، شهریارا، پارا».

در تنبیه و تحذیر: الا، هان، هلا، هین، زنهار، مبادا.

نشانه‌های اختصاری

علاماتی که برای اختصار به کار برده شده:

اسم	ا.
اسم آلت	ا. آ
اسم جمع	ا. جم.
اسم خاص	ا. خ.
اسم یا صفت	ا. ص.
اسم فاعل	ا. فاع.
اسم مرکب	ا. مر.
اسم مصدر	ا. مص.
اسم مفعول	ا. مفع.
انگلیسی	انگلی.
پهلوی	په.
ترکی	ت.
حرف	ح.
روسی	رو.
صفت	ص.
صفت تفضیلی	ص. ت.
صفت فاعلی	ص. فاع.
صفت مفعولی	ص. مفع.

صفت نسبی	ص. ن.
ضمیر	ض.
عربی	ع.
عامیانه	عا.
فرانسوی	فر.
فرانسه و فارسی	فر. فا.
عربی و فارسی	ع. فا.
قید	ق.
قید و صفت	ق. ص.
قبل از میلاد	ق. م.
قید مرکب	ق. مر.
کنایه	ک
لاتینی	لا
میلادی	م.
مصدر	مص.
مصدر جعلی	مص. ج.
مصدر لازم	مص. ل.
مصدر متعدی	مص. م.
معرب	مع.
مغولی	مغ.
نگاه کنید به...	نگا.
هندی	هند.
یونانی	یون.